مرور

نگاهی به کتاب «دگرگونی در طبقه‌های اجتماعی در ایران»

تراژدی لمپن‌بورژوازی

جوادلگزیان

آدمک‌هایی با لباس‌های پرزرق‌وبرق و ماشین‌های هیولامانند که با تکبری جنون‌آمیز مایملک حقیر خود را به نمایش می‌گذارند و با کمدی ترسناکی ادای خوشبختی و کامرانی را درمی‌آورند، حقیقتا شایسته نام لمپن‌بورژوازی‌اند که امروزه در خیابان‌های بیهودگی ویراژ می‌دهند و بر صفحات مجازی نقش باطل می‌زنند؛ طبقه‌ای عجیب و غریب که اکنون اطوار خنده‌آور و کمدی زندگی‌اش طنینی تراژیک در فاصله با روزگار پرمرارت فرودستان و حتی طبقه متوسط یافته است. کتاب «دگرگونی در طبقه‌های اجتماعی در ایران (از دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۷)» از محمد رحمان‌زاده هروی گامی است برای شناخت ساختار و آمیزه طبقه‌های اجتماعی ایران و ویژگی‌های تاریخی پیدایش، بالندگی و دگرگونی آن. به عقیده محمد رحمان‌زاده هروی در کمابیش ۶۰ سال گذشته دگرگونی‌های چشمگیری در ساختار و آمیزه طبقاتی جامعه ایران پدید آمده است. برای نمونه، اکنون دیگر چیزی به نام طبقه دهقان در ایران و شاید در بیشتر کشورهای جهان وجود ندارد. طبقه کارگر صنعتی با همه نقشی که در تولید اقتصادی و زندگی اجتماعی دارد، دیگر نقش و جایگاهی چیره را در جمعیت ایران ندارد و این نقش هم پیوسته رو به کم‌رنگ‌شدن دارد. در برابر آن، طبقه‌ای به نام «طبقه میانه نوین» هم در سازمان اجتماعی تولید و هم در کل جامعه در حال رشد است و البته سروکله یک طبقه لمپن‌بورژوازی هم پیدا شده که درباره کمدی تراژدی آن در ادامه بیشتر خواهیم خواند. رحمان‌زاده هروی در فصل نخست «نگاهی مفهومی به طبقه اجتماعی در جهان و ایران» موضوعاتی مانند پارادایم‌های اندیشگی و طبقاتی، مدل‌های غربالگری و دسته‌بندی جمعیت شاغل و گروه‌بندی آنها در چند طبقه اجتماعی را تعریف و نقش آنها را نشان می‌دهد. در این فصل همچنین طبقه‌های اجتماعی را خودبنیاد و دارای سرشت اقتصادی دانسته و معتقد است طبقه‌های اجتماعی به گروه‌های بزرگ و کمابیش پایدار فراقومی، فراجنسی و فرازبانی از جمعیت هر جامعه گفته می‌شود که در چارچوب تاریخی و زمانی ویژه، و سهم و جایگاه خود در مالکیت ابزار تولید و دارایی‌های مشهود یا نامشهودِ آفرینش ارزش‌افزوده، پدید آمده‌اند. در فصل دوم «جمعیت و مهارت‌های کاری آن در ایران از میانه دهه ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۹۶» ساختار جمعیتی و جمعیت شاغل کشور بررسی و با سطح سواد، آموزش و مهارت‌های آن که شرط توانایی انجام وظایف شغلی هر هموند سازمان اجتماعی تولید و توزیع است، آشنا می‌شویم. در این فصل همچنین از بن‌مایه‌های آفرینش «ارزش» اقتصادی در جامعه و معیارهای سنجش دگرگونی طبقه‌های اجتماعی سخن گفته می‌شود. در فصل سوم «جایگاه طبقاتی جمعیت فعال کشور در بخش کشاورزی سازمان اجتماعی تولید» به زیرساخت‌های اقتصاد کشاورزی ایران در دست‌کم شش دهه گذشته پرداخته است. اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱، پارادایم‌های چیره بر برپایی و چرخاندن بنگاه‌های کشاورزی کشور و آب و زمین در این بازه زمانی، تغییر توازن جمعیتی میان شهر و روستا و مانند آن، از موضوعات این فصل است.

در فصل چهارم «جایگاه طبقاتی جمعیت فعال کشور در بخش صنعتی سازمان اجتماعی تولید» سخن بر سر نقش و جایگاه نفت و صنعت در تغییر و آرایش طبقه‌های اجتماعی ایران در شش دهه گذشته است. در این فصل هم‌هنگام با بررسی زیرساخت‌های صنعتی کشور و دستاوردها و ناکامی‌های آن در شش دهه گذشته، صنایع نفت و گاز و آب و برق نیز از نظر جمعیت و ساختار طبقاتی طبقه کارگر بررسی شده است. در فصل پنجم «بخش خدمات و طبقه‌های اجتماعی» نقش و جایگاه بخش گسترده خدمات بررسی می‌گردد. ویژگی طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی شاغل در گروه خدمات مانند خرده‌فروشی، رستوران و هتلداری، حمل‌ونقل و انبارداری، خدمات مالی و سرمایه‌گذاری، بیمه و بانکداری، آموزش و تندرستی در این بررسی جای می‌گیرد. از نگاه کتاب گسترش این بخش در شش دهه گذشته، نقش طبقه میانه نوین و لایه‌های تکنوکراسی و بوروکراسی را در جامعه پررنگ‌تر از پیش ساخته است. فزون بر آن، در این فصل به چیستی طبقه میانه نوین، تفاوت آن با خرده‌بورژوازی و چالش‌های پرسمان طبقه میانه نوین پرداخته شده است. کتاب در فصل ششم «انقلاب ۱۳۵۷ و تأثیر آن بر روند دگرگونی آمیزه طبقاتی جمعیت کشور» به مفهوم و چیستی انقلاب، سرشت و روند پیدایش و پیروزی انقلاب، طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی شرکت‌کننده در انقلاب، سرنگونی بورژوازی یا بخش خصوصی نظام پیشین، مصادره و ملی‌کردن دارایی‌ها و سرمایه‌های حاکمان سرنگون‌شده و بورژوازی پیش از انقلاب، و روند و چگونگی جابه‌جایی و انتقال این دارایی‌ها به طبقه‌ها و گروه‌های اجتماعی پس از انقلاب می‌پردازد.

در فصل هفتم «طبقه‌های اجتماعی و گروه‌های مرجع در ایران کنونی» کتاب تلاش دارد بر پایه برداشت‌های پارادایمی و تئوریک خود و یافته‌های اقتصادی سازمان اجتماعی تولید و توزیع، یک مدل طبقاتی برای کشور پیشنهاد کند و یافته‌های خود را درباره شرایط طبقاتی کنونی کشور و آمیزه طبقه‌های اجتماعی آن نشان دهد. این مدل فزون بر برداشت‌ها و باورهای تئوریک نگارنده، بر پایه داده‌های نهادهای رسمی کشور و گاه داده‌های معتبر دیگر، طرح‌ریزی و تئوریزه شده است. در این فصل، نویسنده پس از آشنایی کوتاه با برداشت روشنفکران و کنشگران سیاسی دهه ۱۳۵۰ از ساختار طبقاتی کشور، برداشت خود از طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی کنونی کشور مانند سرمایه‌داران (بورژوازی)، طبقه میانه نوین و طبقه کارگر را نشان خواهد داد. در فرازی از کتاب رحمان‌زاده هروی به این نکته اشاره دارد: لمپن‌پرولتاریا نامی بود که مارکس به بخشی از طبقه کارگر داده بود که به هنجارهای پذیرفته‌شده طبقاتی و ملی پایبند نبودند. اما راستی آن است که این ویژگی‌ها را امروز در رفتار بسیاری از آدمیان به‌ویژه دارندگان قدرت و ثروت نیز می‌توان دید. همان‌گونه بسیاری از لمپن‌ها و بزهکاران ممکن است به ثروت، سرمایه و قدرت دست یابند بی‌آنکه از رفتار بی‌بندوبار خود دست بردارند. از این‌رو، ما می‌توانیم سرمایه‌داری را نیز که ویژگی‌های لمپنی داشته باشد، «لمپن‌بورژوازی» بنامیم. به عقیده رحمان‌زاده هروی اما بورژوازی ملی، یعنی آن دسته از سرمایه‌گذاران و مالکان بنگاه‌های بخش خصوصی که در پی عملکردی واقعی و سودآور در هر یک از بخش‌های اقتصادی کشور، افزایش پایدار تولید ناخالص داخلی و درآمد ملی باشند نمی‌توانند به منافع درازمدت کشور و مردم بومی و زیرساخت‌های اجتماعی آن بی‌تفاوت باشند و آن را قربانی سوداندوزی خود کنند. این شرط رفاه درازمدت و پایدار جامعه است که بورژوازی ملی را از لمپن‌بورژوازی و نوکیسگانی که همه چیز را قربانی سود شخصی خود می‌کنند، جدا می‌سازد. وفاداری به منافع کلان سیاسی و اقتصادی کشور، بخشی از این اخلاق اجتماعی است که به سهم خود پشتیبان سرمایه و منافع بورژوازی کشور هم هست. بورژوازی هر کشور تنها هنگامی می‌تواند شایسته پسوند «ملی» باشد که خود دستی تعیین‌کننده در دولت و قدرت سیاسی داشته باشد، و بتواند و بخواهد که با لمپن‌بورژوازی رویارویی کند.

دگرگونی در طبقه‌های اجتماعی در ایران
از دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۷
محمد رحمان‌زاده هروی

دگرگونی در طبقه‌های اجتماعی در ایران
از دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۷
محمد رحمان‌زاده هروی
انتشارات اختران

کتاب زمان

مخلوقات غریب
حسین سناپور
نشر چشمه

شکل‌های زندگی: درباره داستان کوتاه «کتاب زمان» از مجموعه داستان «مخلوقات غریب» نوشته حسین سناپور

کتاب‌فروشی زمان به‌مثابه یک شوک

نادر شهریوری (صدقی)

«هنوز یادم هست کتاب‌فروشی زمان را چطور پیدا کردم».[۱] راوی می‌گوید این موضوع به پانزده سال و چهار ماه قبل یعنی به آبان سرد ۱۳۷۱ برمی‌گردد، یعنی همان سالی که کتاب‌فروشی زمان را پیدا کرده بود. حالا بعد از این‌همه سال که گذشته، گذرش به کتاب‌فروشی‌های اطراف دانشگاه می‌افتد و «خیال می‌کند که می‌شود به همان آبان سرد برگشت و همان آدم‌ها را دید».[۲] راوی پرسه‌زنان از جلوی کتاب‌فروشی‌ها و ویترین مغازه‌ها رد می‌شود و با کنجکاوی به این‌طرف و آن‌طرف نگاه می‌کند، اما هیچ آشنایی نمی‌بیند؛ نه دوستی، نه کتاب‌فروشی و نه دست‌فروشی آشنا. با خود فکر می‌کند چقدر با گذشته فرق کرده و افسوس آن موقع‌ها را می‌خورد؛ آن موقع‌هایی که «کتاب‌فروشی‌های توی پیاده‌رو هم سرشان شلوغ بود، از جلوی ویترین‌ها راه می‌رفتم و به هرکدام نگاهی می‌انداختم».[۳] به نظرش می‌آید که این حال و هوا دیگر حال و هوای آن سال‌ها نیست: «جلوی خوارزمی ایستادم و به کتاب‌های تجدیدچاپ‌شده‌شان نگاهی انداختم. راسل و امه سه‌زر و یونسکو و سارتر و همه آنها که دهه‌های انقلابی ۶۰ و ۷۰ میلادی را ساخته بودند. احساس می‌کردم به اندازه یک انقلاب بین‌مان فاصله افتاده است».[۴] راوی از جلوی کتاب‌فروشی‌های دیگر هم می‌گذرد و نگاهی سرسری به کتاب‌های‌شان می‌اندازد اما نه از سر دقت که توجهی به آنها بکند. او در حال و هوای گذشته از این‌همه تغییر متعجب است و نمی‌تواند آن را هضم کند: «انگار فقط همان گذشته‌ها را می‌دیدم، همان جلسات پرهیاهو و پردعوا، تصمیم‌های یک‌شبه برای عوض‌کردن یک تاریخ، انگ‌زدن‌های مدام و مرتجع و محافظه‌کار و تجدیدنظرطلب خطاب‌کردن دیگری، کتاب‌هایی که باید می‌خواندی و توی دست می‌گرفتی، وقتی می‌رفتی جلسه یا به یک سخنرانی و کتاب‌هایی که نباید حرف‌شان را می‌زدی و بهتر بود پیش خودت می‌ماندند».[۵]

راوی اگرچه با کمی ناراحتی از حال و هوای آن آدم‌هایی که می‌خواستند یک‌شبه تاریخ را عوض کنند، می‌گوید، اما گویا وقتی این حال و هوا را می‌بیند «ناخودآگاه» یاد آن حال و هوا را می‌کند. با این حال راوی با «احساس همان زخم روی سینه‌اش» جلوی یک کتاب‌فروشی می‌ایستد و از پشت ویترین به کتاب‌هایش نگاه می‌کند: «پرندگان می‌روند در پرو می‌میرند، ملکوت، ویرانه‌های مدور، مرگ کسب‌وکار من است، ترس و لرز، مردی برای تمام فصول، حریق باد، این‌ها و کتاب‌های دیگر از همان پانزده، یا ده سال پیش».[۶] در اینجا راوی یکباره حال و هوایی دیگر پیدا می‌کند و کاملا متوقف می‌شود؛ نوعی ایستادن ناگهانی یا متوقف‌شدنی آنی که با تکانه یا شوک همراه است تا به آن حد که به حال سکون باقی می‌ماند، منتها نه سکونی منفعل، بلکه از آن نوع سکون شوک‌آوری که جهش خون را توی دست‌ها و توی صورتش حس می‌کند، به‌طوری که نمی‌تواند از جایش تکان بخورد: «نمی‌توانستم تکان بخورم. فقط نگاه‌شان می‌کردم. چشمم از کتابی به کتاب دیگر می‌رفت و دوباره برمی‌گشت سراغ قبلی‌ها، نمی‌فهمیدم دور و برم چه خبر است و فراموش کرده بودم که می‌خواهم همان نزدیکی‌ها توی رستورانی زیرزمینی ناهاری دیرهنگام بخورم».[۷]

شوک دیدن ویترین مغازه یا «تصویر» آن که یادآور گذشته‌ای است که راوی می‌خواهد آن را اعاده کند، چنان است که او ناخودآگاه می‌ایستد. راوی چندین و چندین بار از کلمه ایستادن استفاده می‌کند: «ایستادن و تأمل‌کردن» یا «ایستادن و آنچه را که خواسته یا می‌خواهد، جست‌وجو کردن» و... . همین سکون، توقف یا چنان‌که راوی می‌گوید، ایستادن ناگهانی است که تکانه‌ای به کل ویترین مغازه یا تصویر ذهنی راوی وارد می‌آورد و او را یعنی راوی را وامی‌دارد که غبار از گذشته را از رنگ و روی خود بزداید تا مانند گذشته درخشان شود. در این شرایط است که راوی مصمم می‌شود قدم به داخل کتاب‌فروشی بگذارد: «... مثل دری که به باغی باز می‌شود مرا به پس پشت خود می‌خواند».[۸]

تصویر مقوله‌ای بس مهم است، منظور از تصویر خاطره‌هایی از گذشته است که در یک لحظه چون برق اعاده می‌شود. از این نظر تصویر به تعبیر والتر بنیامین یک جریان پیوسته و مداوم نیست بلکه چیزی است که به‌ناگاه ظهور پیدا می‌کند تا در پیوند با لحظه حال در قالب یک منظومه درآید. راوی به ویترین خیره می‌شود که در ظاهر هیچ تغییری نسبت به قبل نکرده؛ بعضی کتاب‌هایش خوابیده‌اند، بعضی‌شان ایستاده، یا غبار زمان کمی رنگ‌پریده‌شان کرده یا بعضی‌ها کمی انحنا برداشته‌اند. در اینجا گذشته یکباره در خیال راوی زنده می‌شود و او قدم به داخل کتاب‌فروشی زمان یا آن‌طور که پشت شیشه‌اش نوشته «کتاب زمان» می‌گذارد تا ایده تحقق گذشته در لحظه حال به صورت یک منظومه کامل شود. در بدو ورود به داخل به نظر راوی می‌آید که فرق چندانی با گذشته نکرده و ظاهر آن هم مانند سایر کتاب‌فروشی‌های آن راسته است: میز درازی از همان میانه مغازه کنار ویترین شروع می‌شود و در آخر به دیوار کاذبی می‌رسد که پشت آن از دید مشتری‌ها پنهان است، منتها آن موقع یعنی در گذشته‌ای که راوی مشتری این کتاب‌فروشی بود، هیچ‌گاه با چنین دقتی به آنجا نگاه نکرده بود اما حال راوی با دقت و توجه بیشتری به گوشه و کنار کتاب‌فروشی می‌نگرد. او جلوی قفسه کتاب‌ها می‌ایستد، گاهی کتابی برمی‌دارد، ورقی می‌زند و بر جایش می‌گذارد و سراغ کتابی دیگر می‌رود و مانند یک محقق یا یک مفتش تمام کتاب‌ها را زیر و رو می‌کند: «... سنگر و قمقمه‌های خالی را آن وقت‌ها خوانده بودم و هیچ نفهمیده بودم و همین‌قدر شنیده بودم که فقط به اهل سیاست بد و بیراه می‌گوید و بازآفرینی واقعیت، درخت سیزدهم از ژید با ترجمه شاملو و دفترهای ویژه کامو، سارتر، راسل و سنگ آفتاب از اکتاویو پاز».[۹] آن لحظه برای راوی چنان است که تمام آن گذشته که به صورت تصویر یا تصاویری که درست و واقعی‌اند، و نه مانند تصاویر باستانی، در مقابل دیدگانش آشکار می‌شود و راوی در آن هنگام متوقف در تصویر است.

دیگر نه جایی برای رفتن دارد و نه کاری برای زندگی روزمره و نه حتی میلی برای خوردن غذا که ساعت‌هاست از موعدش گذشته است. چنین شوکی که گذشته و خاطره‌های نهفته در آن را به ذهن راوی آورده و در حافظه‌اش زنده می‌کند، چنان است که زمان را منجمد و گسسته می‌سازد. در اینجا، تصاویری که اعاده شده‌اند به کمک حافظه می‌آیند و حافظه درمی‌یابد که چه بسیار تنها تصاویرند که دستیار واقعی او برای به یاد آوردن خاطره‌هایی از گذشته‌اند و نه چیز دیگر.

داستان اما ادامه می‌یابد. گویا نویسنده درمی‌یابد که منظومه هنوز کامل نیست و باید به‌تدریج کامل شود. راوی که همچنان متوقف است، این بار خود را از هر قید و بندی رها می‌کند و به طرف قفسه‌های کتاب می‌رود: «... با دست‌کشیدن بر این کتاب‌ها من هم احساس می‌کردم دوباره با وسوسه‌ها و ازدحام دارم گفت‌وگو می‌کنم یا از کنجی که پنهان مانده بودند، می‌کشم‌شان بیرون... حالا کم‌کم داشتم احساس می‌کردم که گم و گور نشدم و هنوز هستم... حالا انگار داشتم باقی‌مانده‌هایم را از گوشه و کنار جهان جمع یا احضار می‌کردم. دیگر کم نبودم».[۱۰] راوی در این حس مشترک تنها نیست و فروشنده مغازه نیز که هم‌سن‌وسال راوی است، موضوع را درمی‌یابد و داخل منظومه می‌شود: «هوا رو به تاریکی گذاشته و آمدم حساب کنم و بیرون بیایم که فروشنده گفت من شما را جایی ندیده‌ام؟ گفتم: نه. با لبخندی هوشیار گفت: این ابروهای پرپشت و گره‌خورده پشت عینک لاکی و تیره‌تان برایم آشناست».[۱۱] گفت‌وگو میان راوی و فروشنده شروع می‌شود و راوی که حس می‌کند با فردی مطلع که احتمالا تجربه‌هایی مثل خودش را داشته صحبت می‌کند، سراغ کتاب «شازده احتجاب» چاپ اول را می‌گیرد: «... می‌دانستم پیش از انقلاب آنها چاپش کرده‌اند. گفت که چاپ‌های بعد از انقلابش را نشر ققنوس انجام داده و بعد هم انگار گلشیری آن را برای چاپ سپرده انتشارات نیلوفر و البته الان نیست. گفتم که بی‌دلیل امیدوار بوده‌ام نسخه‌ای از قدیم داشته باشند. نمی‌دانم در قیافه‌ام چه دید که گفت: برای‌تان فرقی می‌کند که چاپ قدیمش را داشته باشید؟».[۱۲] راوی سکوت می‌کند، سکوتی که سرشار از ناگفته‌هاست. فروشنده که همچون راوی اما نه به اندازه او دچار شوک است، با حسی مشترک که یادآور تجربه و بیشتر خاطرات مشترک است، پشت همان دیواره -دیوار کاذب- می‌رود و کتاب «شازده احتجاب» چاپ اول به تاریخ ۱۳۴۸ را که به گفته خودش تنها دو، سه تایی از قبل مانده، برای راوی که حالا به رفیق خیلی نزدیک بدل شده، می‌آورد و می‌گوید: «بله، زمان توی آنها متوقف یا متجسد است به نوعی».[۱۳] داستان کوتاه «کتاب زمان» نوشته حسین سناپور کماکان ادامه پیدا می‌کند زیرا این بار سایه‌های پشت دیوار کاذب توجه راوی را به خود جلب می‌کند. او متوجه می‌شود که مردی خمیده در پشت دیوار کاذب یا همان پستو مشغول انجام کاری است، کاری که به نوشتن شباهت دارد. از سر کنجکاوی از فروشنده‌ای که اکنون دوست او شده، می‌پرسد راستی آن مرد کیست؟ و آنجا چه کار می‌کند؟ فروشنده می‌گوید مترجمی معروف اما تریاکی است که بی‌خانمان شده و در همین پستو می‌خوابد و ترجمه می‌کند و نامش را می‌گوید اما از راوی می‌خواهد «نام آن مترجم که سال‌های زیادی از جوانی من و ما را ساخته بود، جایی بازگو نکنم».[۱۴] شوک مضمون اصلی «کتاب زمان» است. اینکه بعد از شوک چه چیزی رخ می‌دهد، مسئله تأمل‌برانگیزی است. به نظر می‌رسد شوکی که به‌طور آنی اتفاق می‌افتد، چیزی در پی داشته باشد؛ یعنی نویسنده داستان را ادامه می‌دهد. راوی البته از ادامه داستان حرفی به میان نمی‌آورد، او که گیج همه آن چیزهایی است که در زمان کوتاه به مقیاس لحظه برایش پیش آمد، شاید تنها به این فکر کند که همان‌جا می‌تواند خلوتگاه، گریزگاه یا حتی «اتوپیایی» باشد که این‌همه دنبالش گشته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱، ۲، ۳، ....۱۴. داستان کوتاه «کتاب زمان» از مجموعه داستان «مخلوقات غریب»

چشم‌انداز ۱۴۰۴؛ از رؤیای مشترک تا فقدان افق

ادامه از صفحه اول

در فلسفه اجتماعی، امید یک احساس فردی صرف نیست؛ یک سازوکار جمعی است. امید زمانی شکل می‌گیرد که آینده قابل تصور باشد و این تصور، به کنش امروز معنا بدهد. با محوشدن افق، اعتماد اجتماعی نیز فرسوده می‌شود؛ زیرا مردم دیگر نمی‌دانند تصمیم‌ها به کدام سمت اشاره دارند. بی‌چشم‌اندازی، جامعه را نه الزاما معترض می‌کند و نه مطیع، بلکه آن را بی‌تفاوت و فرسوده می‌کند و این، خطرناک‌ترین وضعیت ممکن است. خطر بزرگ‌تر آنجاست که خلأ افق، خالی نمی‌ماند. اگر نظام حکمرانی نتواند آینده را صورت‌بندی و روایت کند، دیگران این کار را خواهند کرد؛ بازیگرانی که الزاما دلسوز این سرزمین، این جامعه و این تاریخ نیستند. حکمرانی‌ای که آینده را روایت نکند، ناخواسته جامعه را به مصرف‌کننده آینده‌های دیگران تبدیل می‌کند. در جهانی که روایت آینده یکی از منابع قدرت است، واگذاری افق، خود نوعی واگذاری حاکمیت نرم است. آینده‌ای که از درون تولید نشود، از بیرون تحمیل می‌شود. جامعه‌ای که برای فردای خود داستانی نداشته باشد، شنونده روایت‌هایی می‌شود که شاید جذاب باشند، اما الزاما تأمین‌کننده منافع ملی نیستند. مسئله بیش از آنکه بازگشت به یک سند یا کالبدشکافی ناکامی‌ها باشد، بازتعریف مأموریت دولت و نظام حکمرانی به‌عنوان معمار افق است. یکی از وظایف بنیادین حکمرانی، نه‌فقط اداره امور جاری، بلکه ترسیم مقصدی است که جامعه بتواند خود را در مسیر آن ببیند. سیاست بدون افق، به مدیریت روزمره تقلیل می‌یابد و مدیریت بدون افق، نه اعتماد تولید می‌کند و نه امید. بااین‌حال، بازگشت به افق به‌هیچ‌وجه به معنای بازگشت به وعده‌فروشی نیست. باید میان «رؤیا» و «وعده» تفکیک قائل شد. رؤیا در حکمرانی، وعده نتیجه نیست؛ وعده جهت است. چشم‌انداز معتبر، چشم‌اندازی است که هم محدودیت‌ها را صادقانه ببیند و هم جسارت هدف‌گذاری داشته باشد، هم واقع‌گرا باشد و هم الهام‌بخش. رؤیا اگر از واقعیت جدا شود، به توهم بدل می‌شود؛ اما سیاست بدون رؤیا، به روزمرگی فرساینده ختم خواهد شد. ۱۴۰۴ باید نقطه تأمل باشد؛ نه‌فقط درباره آنچه محقق نشد، بلکه درباره آنچه از دست رفته است: توان رؤیاپردازی جمعی. بازسازی اعتماد اجتماعی و احیای امید عمومی، بدون ترسیم یک افق مشترک ممکن نیست. پیش از هر برنامه و پیش از هر اصلاح نهادی، باید دوباره به این پرسش بنیادین بازگردیم: می‌خواهیم به کجا برویم؟ بی‌چشم‌اندازی صرفا فقدان برنامه نیست؛ واگذاری آینده است و هیچ نظام حکمرانی‌ای که آینده را واگذار کند، نمی‌تواند انتظار اعتماد، امید و همراهی پایدار جامعه را داشته باشد.

نوبت اول
شرکت ملی نفت ایران
شرکت نفت فلات قاره ایران

آگهی فراخوان مناقصه عمومی دو مرحله ای
شماره ۱۴۰۴/۰۵۵/ات
انجام خدمات ایمنی مقابله با نشت گاز ترش در مناطق عملیاتی

شرکت نفت فلات قاره ایران در نظر دارد فراخوان مناقصه فوق الذکر از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت برگزار نماید. کلیه مراحل برگزاری مناقصه صرفا از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس www.setadiran.ir و شماره فراخوان ۲۰۰۴۰۹۳۶۳۱۰۰۰۲۲۱ انجام خواهد شد و کلیه آگهی ها و دعوت نامه ها، تغییرات، اصلاحات و ... صرفا از طریق سامانه ستاد به اطلاع مناقصه گران رسانده می شود. لازم است پیشنهاد دهندگان در صورت عدم عضویت قبلی، مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در فراخوان محقق سازند و بصورت منظم جهت دریافت دعوت نامه ها، تغییرات، اصلاحات به سامانه ستاد مراجعه نمایند.
اطلاعات تماس دستگاه مناقصه‌گزار: تلفن: ۲۳۹۴۲۵۷۳-۰۲۱
اطلاعات تماس سامانه ستاد جهت انجام مراحل عضویت:
مرکز تماس: ۱۴۵۶-۰۲۱ دفتر ثبت نام: ۸۸۹۶۹۷۳۷ و ۸۵۱۹۳۷۶۸
شناسه آگهی ۲۰۷۵۳۴۲ روابط عمومی شرکت نفت فلات قاره ایران

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۶۰۳۶۱۱۹
WWW.SHARGHDAILY.IR

شرکت پالایش نفت امام خمینی(ره) شازند (سهامی عام)

آگهی فراخوان مناقصه عمومی یک مرحله ای
شماره MN04/54
تحت عنوان لایروبی و تعمیرات ۱۱ دستگاه مخازن نفت خام و مواد نفتی سنگین به روش مکانیزه(مداربسته)

شرکت پالایش نفت امام خمینی(ره) شازند در نظر دارد خدمات موضوع صدرالاشاره را از طریق مناقصه عمومی یک مرحله ای مطابق اسناد مناقصه به پیمانکار واجد شرایط واگذار نماید. شرکتهای متقاضی می توانند جهت دریافت اطلاعات بیشتر و شرایط شرکت در مناقصه ذیل به سایت اینترنتی شرکت پالایش نفت امام خمینی (ره) شازند به آدرس WWW.IKORC.IR مراجعه نمایند.

۱- موضوع مناقصه :
الف) شرح مختصر:

ردیف	شماره مناقصه	موضوع مناقصه	مدت	مبلغ تضمین شرکت در مناقصه (ریال)
۱	MS04/54	لایروبی و تعمیرات ۱۱ دستگاه مخازن نفت خام و مواد نفتی سنگین به روش مکانیزه(مداربسته)	۲۴ ماه	۶۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰

ب) تضمین مورد قبول شامل : ضمانتنامه بانکی / چک تضمینی / چک بین بانکی / واریز وجه نقد
ج) مناقصه گزار در رد یا قبول هر یک یا تمام پیشنهادها بدون آنکه محتاج به ذکر دلیل باشد مختار است
د) دارا بودن گواهینامه صلاحیت پیمانکاری برای متقاضیان الزامی است.
ه) شرکتهای متقاضی می بایست اسناد مثبته ای دال بر امکان تهیه(مالکیت یا اجاره) تجهیز مکانیزه لایروبی را همراه با فرمم های ارزیابی به کارفرما ارائه نمایند.
۲- اشخاص حقوقی واجد شرایط میتوانند ، جهت دریافت اسناد استعلام ارزیابی کیفی مناقصه بر اساس تاریخ های مندرج بشرح ذیل به آدرس اینترنتی فوق الذکر مراجعه و پس از دریافت اسناد و مطالعه آن، مستندات ارزیابی کیفی مورد نظر را در قالب یک فایل با نام موضوع مناقصه در قالب لوح فشرده و در مهلت مقرر به آدرس مندرج در ذیل آگهی فراخوان تحویل و یا ارسال نمایند. بدیهی است پیشنهاد هایی که با شرایط مندرج در فراخوان اختلاف داشته باشند و یا بعد از مهلت مقرر در متن فراخوان ارسال گردند ترتیب اثر داده نخواهد شد. ضمنا پس از مراحل ارزیابی کیفی متقاضیان ، از شرکتهای واجد شرایط تایید شده جهت ادامه فرآیند مناقصه دعوت بعمل خواهد آمد.
۳- مهلت ارسال تقاضا (اعلام آمادگی)و دریافت اسناد استعلام ارزیابی کیفی:
۳-۱- مهلت ارسال تقاضا و دریافت اسناد استعلام ارزیابی کیفی : از روز دوشنبه مورخ ۱۴۰۴/۱۰/۰۱ لغایت روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۴/۱۰/۰۷
۳-۲- آخرین مهلت ارسال اسناد استعلام ارزیابی کیفی : روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۴/۱۰/۲۱
۳-۳- تاریخ گشایش پاکات اسناد مناقصه متعاقباً اعلام می گردد.
۴- نام و نشانی دستگاه مناقصه گزار: شرکت پالایش نفت امام خمینی (ره)شازند واقع دراستان مرکزی- اراک- کیلومتر ۲۰جاده بروجرد- ساختمان مرکزی- طبقه دوم- امور حقوقی و پیمانها شماره تلفن ۳۳۴۹۱۰۹۹-۰۸۶ شماره نمابر ۳۴۱۶۶۰۸۴-۰۸۶
روابط عمومی شرکت پالایش نفت امام خمینی (ره)شازند
۶۰۸۵